

توسعه سیاسی

□ □ تألیف: محسن امین زاده

- عضو هیئت علمی پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

توسعه سیاسی

به‌رغم آنکه «توسعه سیاسی» (Political development) در نوشته‌های سیاسی و اجتماعی ما مفهومی متداول است و مکرر به کار می‌رود و حتی مناقشاتی پیرامون آن در مباحث صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی مطرح می‌شود، اما می‌توان گفت که در این نوشته‌ها معنی و محتوای توسعه سیاسی به اندازه شایسته مورد بحث و کنکاش قرار نگرفته، چالش‌های مربوط به آن شکافته نشده و پیشینه و تحولات آن به صورت جامع مطرح نشده است. تا پیش از سال ۱۳۷۰ از مباحث مفصل و پرفراز و نشیب موجود در زمینه توسعه سیاسی و نوسازی سیاسی (Political modernization) تقریباً هیچ کتاب مهمی به صورت کامل به فارسی ترجمه نشده بود و نشر ترجمه کتاب مشهور ساموئل هانتینگتون آنهم ۲۴ سال پس از انتشار متن اصلی آن اولین اقدام از این دست بود.^۱ به نظر می‌رسد که با توجه به مطرح بودن ضرورت «توسعه» در جامعه ما، متداول شدن هرچه بیشتر این مفهوم امری طبیعی است، اما باید توجه داشت که توسعه سیاسی به هیچ وجه یک مفهوم روشن و دقیق نیست و افراد مختلف می‌توانند برداشتهای متفاوتی از آن داشته باشند. از همین رو باید نسبت به شناخت درست ماهیت و ابعاد آن توجه خیلی بیشتری شود. این مقاله تلاشی برای بیان اجمالی سیر تحول این مفهوم، تعاریف آن و چالش‌های پیرامون آن است. در این مقاله تلاش خواهد شد که به پرسش‌های ذیل پاسخ داده شود.

۱. توسعه سیاسی چیست؟
۲. مناقشات بر سر معنی و محتوای «توسعه سیاسی» چه بوده و چه هست؟
۳. آیا امروزه «توسعه سیاسی» مفهومی کم‌وبیش مرده است یا همچنان در نوشته‌های سیاسی و توسعه مطرح است؟ و در صورت اخیر، تعاریف روزآمد آن کدام است؟

هرچند آغاز مباحث توسعه و توسعه سیاسی به شکل امروزی آن را به عقاید جامعه‌شناسان قرن نوزده میلادی نسبت می‌دهند، اما آغاز مطالعات کلاسیک و

بحث‌های صریح و مدرن پیرامون «توسعه» به قرن حاضر بازمی‌گردد و آغاز مباحث «توسعه سیاسی» به دوره حاکمیت جریان فکری نوسازی در ادبیات توسعه مربوط می‌شود.

حدود نیم قرن پیش، در دوران پرتحرک پس از جنگ جهانی دوم، دوره‌ای که رشد اقتصادی شتابان اروپا و آمریکا، استقلال سیاسی و تولد دولت-ملت‌های جدید در آسیا و آفریقا، و آغاز جنگ سرد از شاخصهای آن است، نخستین مباحث پیرامون توسعه سیاسی در قالب نوشته‌ها و گفتار متنوع نویسندگان عمدتاً آمریکایی و بویژه معتقدان به نظریه نوسازی مطرح شد. در سالهای بعد، مفهوم «توسعه سیاسی» از سوی مخالفان نظریه «نوسازی» در توسعه، مورد انتقاد قرار گرفت. متفکران مارکسیست این مفهوم را انحرافی و متأثر از مباحث روبنایی می‌دانستند. بسیاری از متفکرانی هم که بر سر روبنا یا زیربنا بودن سیاست مناقشه نمی‌کردند ترکیب دو جزء «توسعه» (که به زعم آنان قویاً اقتصادی است) و «سیاسی» را ممنوع می‌دانستند. جمعی این مفهوم را تعریفی غربی و به معنای غربی شدن جوامع در حال توسعه تلقی می‌کردند و عده‌ای آن را توصیف سامان جدید دولت‌های نو استقلال یا تازه متولد شده جهان توسعه نیافته می‌دانستند. بسیاری هم بر سر جلوه‌های ایدئولوژیک و غایت‌گرایانه توسعه سیاسی مناقشه می‌کردند.

بحث‌های قوی منتقدان نظریه نوسازی حداقل طی دو دهه، مباحث توسعه سیاسی را بشدت تضعیف کرد و صلاحیت این مفهوم را برای بیان همه جانبه تحولات جوامع بشری به گونه‌ای مورد تردید قرار داد، هرچند بسیاری از متفکران این جریان فکری بعد از شکست دول کمونیستی و فروپاشی بلوک شرق فرصت یافتند بار دیگر از عقاید خود دفاع کنند اما ادعای اینکه نظریه نوسازی بتواند به تنهایی پاسخگوی تمامی چالش‌های پیرامون تحولات جوامع امروز باشد، دیگر منتفی شده است. اما، در نتیجه مباحث پرشور این دوره طولانی، امروزه برخلاف گذشته توسعه یک پدیده تک بعدی نیست بلکه پدیده‌ای چند

انتقادات وارد بر نظریه لیبرال توسعه سیاسی را جمع بندی خواهیم کرد اما در اینجا لازم است تأکید کنیم که توسعه سیاسی مورد نظر ما، مفهومی غایت گرا نیست.

توسعه سیاسی: طیف های گسترده تعاریف

عناصر کلیدی توسعه سیاسی را بیشتر حول سه محور مردم، سیستم سیاسی و سازمان حکومت دسته بندی می کنند. یعنی توسعه سیاسی حول هر کدام از این سه محور تعریف خاص خود را دارد.

نخست: در ارتباط با مردم توسعه سیاسی بطور کلی یعنی تغییر از وضعیت پراکندگی وسیع مردم به نوعی انسجام در حال گسترش از شهروندان فعال

دوم: در ارتباط با عملکرد سیستماتیک دولت و بخش عمومی، توسعه سیاسی یعنی گسترش ظرفیت سیستم سیاسی برای اداره امور عمومی، کنترل اختلافات و برآمدن از عهده تقاضاهای عمومی

سوم: در ارتباط با سازمان حکومت، توسعه سیاسی یعنی افزایش تمایز ساختاری و تخصصی تر شدن کارکردها و متمرکزتر شدن همه سازمانها و نهادهای مشارکت کننده.^۸

گابریل آلموند پیشنهاد می کند که با اندازه گیری و تعیین میزان تغییر در ساختار اجتماعی، در الگوهای جامعه پذیری، در تجدیدنظر نسبت به نقش های سیاسی، در نرخ تقاضاها، در ایجاد گروه های نفوذ، احزاب سیاسی و وسایل ارتباط جمعی، در فرآیندهای اتحادسازی و دادوستد در اجزاء قانونی، در تقسیم کار و کارکرد درون دیوانسالاری، در اهمیت و انواع خروجی های سیاسی، و در محیط های داخلی و بین المللی در نتیجه این خروجی ها، این تغییرات را به عنوان شاخص های اندازه گیری توسعه سیاسی در نظر بگیریم.^۹

رابرت وارد (Robert Ward) و دنکوارت روستو (Dandkwart Rustow) ویژگی های

موضوع معتقد است که توسعه سیاسی مفهومی سیاسی و غایت گراست که هدفی سیاسی را مفروض می داند و لذا واجد بار ایدئولوژیک است.^۵ سی.اچ. داد می گوید توسعه از طرفی ممکن است به معنای پیشرفت به سوی هدفهایی عمدتاً غیر قابل تعریف باشد و از طرف دیگر به معنای رفتن به سوی هدفهایی که به وسیله عاملی (خارجی) از جمله خود ما تعیین می شود. ولی حتی هنگامی که آن حالت یا وضع نهایی را (که توسعه باید به آن بینجامد) مشخص نمی کنیم باز ظاهراً به آسانی فرض را بر این قرار می دهیم که چنین وضعی وجود دارد. بنابراین هنگامی که واژه «توسعه» را به کار می بریم باید نزد خود روشن کنیم که آیا غرضمان دگرگونی محض است یا دگرگونی به سوی يك وضع نهایی خاص. اگر هدفی در نظر داریم باید آن را به دقت تعریف کنیم (گرچه درباره اینکه وضع یا حالت نهایی توسعه سیاسی چیست، قطعاً همیشه اختلاف نظرهایی وجود خواهد داشت). اگر مشخص نکنیم که توسعه سیاسی از چه تشکیل می شود ممکن است ناخودآگاه و بی آنکه خود متوجه باشیم بعضی امور را مفروض بینگاریم، از این جهت بسیاری از نویسندگان غربی متهم هستند که نادانسته شالوده مطالعات خود را بر ارزشهای منطبق با دموکراسی لیبرال قرار می دهند.

در نظر مارکسیست ها هدف غایی توسعه سیاسی، رسیدن به جامعه کمونیستی است و این هدف از پیش معین است. اعتقاد مارکسیست ها به اینکه تاریخ با آنهاست از اعتقاد بیشتر دموکراتهای لیبرال راسخ تر است. پژوهندگان دیگر که اعتماد به نفس مارکسیست ها را ندارند احساس می کنند که مفهوم توسعه سیاسی را باید به شیوه های دیگری به کار برد.^۷

دیدگاه غایت گرای لیبرالیسم غربی که غربی شدن را به عنوان سرلوحه برنامه های جهان سوم پیشنهاد می کند و دیدگاه مارکسیستی که مدینه فاضله کمونیستی را تبلیغ می نماید، هر دو می توانند توجیه وجود این نگرانی باشند. ماقبل از پایان بحث،

بُعدی، واحد و منسجم تلقی می شود و ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توسعه در کنار بُعد اقتصادی آن در مباحث توسعه درونزا، توسعه انسانی و توسعه پایدار جایگاه ویژه ای دارد که تقریباً در تمامی مباحث فوق جنبه سیاسی توسعه مورد توجه جدی است.

در اینجا ضمن مروری بر مباحث «توسعه سیاسی» و نقدها و بحث های پیرامون آن در طی این نیم قرن، سعی در روزآمد کردن این مفهوم با بهره گیری از نظریه های جدید سیاسی پیرامون دولت و جامعه مدنی خواهیم نمود.

توسعه سیاسی؛ يك مفهوم سیاسی غایتگرا

«توسعه» بازگردان فارسی واژه Development است که از فعل Develop مشتق می شود. معنای این واژه در فرهنگ لغت به صورت رشد تدریجی به اشکال مختلف و تدریجاً کاملتر شدن، بزرگتر شدن، بهتر شدن و غیره، بیان شده است.^۲ De-velop در مقابل En-Velop به مفهوم پوشش و لفاف و به معنای خارج شدن از لفاف و پوشش می باشد که به تعبیر دیدگاه نوسازی، لفاف جامعه سنتی، فرهنگ و ارزشهای آن بوده است.^۳

اصطلاح توسعه بیان کننده آن است که چیزهایی تغییر می کند. بدین مفهوم توسعه سیاسی نیز بیان کننده تغییر در پدیده سیاسی است. اما چگونگی تغییر، جهت گیری تغییر، ابعاد تغییر، موضوع تغییر یا به تعبیری ابعاد پدیده سیاسی و هدف تغییر، مسائلی است که مباحث پیچیده توسعه سیاسی و چالشهای پیرامون آن را شکل داده است.

پارک (H. Park) توسعه را نوعی فرآیند غایت گرای هدفدار می داند. توسعه به عنوان حرکتی در طول زمان به سوی شرایط مطلوبی از ساختار زندگی بشر مطرح می شود.

حرکت در فرآیند توسعه نشان دهنده پویایی ترقی جویانه برای نیل به يك هدف است.^۴ مارک گاز یوروسکی با تأکید بر همین

جامعه سیاسی نوساخته را ذیل هشت عنوان تعریف کرده‌اند:

- ۱- يك نظام حكومتی كاملاً متمایز شده دارای کارکرد ویژه
- ۲- میزان بالایی از یکپارچگی در درون ساختار حکومتی
- ۳- مسلط شدن روشهای عقلانی و عرفی برای تصمیم‌گیری سیاسی
- ۴- ظرفیت زیاد، گستره وسیع و کارآمدی بالای تصمیمات سیاسی و اداری آن
- ۵- احساس گسترده و مؤثر همبستگی مردمی، با تاریخ، سرزمین و هویت ملی دولت
- ۶- علاقه و دخالت گسترده مردم در نظام سیاسی، البته نه ضرورتاً در تصمیم‌گیریهای آن
- ۷- تخصیص نقش‌های سیاسی از طریق اکتساب و نه انتساب

۸- تکنیکهای قضایی و قانونی، مبتنی بر يك نظام حقوقی اساساً عرفی و غیرشخصی^{۱۰}

لوسین پای یازده تعریف را به عنوان تعاریف توسعه سیاسی مطرح و نقد می‌کند. او ابتدا شش تعریف را پیشنهاد می‌کند و سپس در کتاب وجوه توسعه سیاسی چهار تعریف دیگر به آن می‌افزاید و نهایتاً يك تعریف دیگر را هم اضافه می‌کند:

۱- توسعه سیاسی به مفهوم مقتضیات سیاسی و پیش‌نیاز سیاسی توسعه اقتصادی

۲- توسعه سیاسی به مفهوم افزایش کارایی اداری و ظرفیت دولت برای اجرای سیاست‌های عمده (دولت‌سازی). این تعریف توسعه سیاسی توجیه‌کننده نقش استعمارگران در مستعمرات به عنوان يك نقش مثبت مؤثر بوده است.

۳- توسعه سیاسی به مفهوم تبعیت جامعه از الگوی رفتاری مدرن و جانشین شدن صلاحیت‌های اکتسابی به جای ملاحظات انتسابی و جانشین شدن کارکردهای ویژه به جای کارکردهای پراکنده. (نوسازی سیاسی)

۴- توسعه سیاسی به مفهوم توسعه کارایی سیستم و ظرفیت ساختار اداری دولت و

حکومت و ظرفیت و توان تحمل سیستم در برابر چالش‌ها

۵- توسعه سیاسی به معنی خلق يك دولت - ملت پایدار و توانا در جهان نو (دولت - ملت‌سازی)

۶- توسعه سیاسی به معنی توسعه دموکراسی، افزایش آزادی، حاکمیت مردم و نهادهای آزاد. (دموکراسی‌سازی)^{۱۱}

۷- توسعه سیاسی به معنی بسیج عمومی و مشارکت مردم

۸- توسعه سیاسی به معنای پایداری و تغییر سامان یافته جامعه

۹- توسعه سیاسی به معنای بسیج و قدرت. این تعریف بیان‌کننده قدرت بالقوه دولت در به‌حداکثر رساندن بسیج منابع است.

۱۰- توسعه سیاسی به عنوان جنبه‌ای از

پدیده چند بُعدی تغییر اجتماعی

۱۱- توسعه سیاسی به عنوان نوعی احساس وابستگی ملی در امور بین‌المللی لوسین پای تمامی این تعاریف را به نقد می‌کشد و تعریف خود را از توسعه سیاسی به عنوان يك پدیده سه وجهی با مشخصات ذیل ارائه می‌کند.

- ۱- برابری و مشارکت سیاسی
 - ۲- ظرفیت سیستم سیاسی برای ایجاد ثبات و آرامش در جامعه و اقتصاد
 - ۳- متمایز کردن و تخصصی کردن ساختارهای اداری و کارکرد آنها.^{۱۲}
- هلیو جاگواریب در جدول (۱) عمده‌ترین تفاسیر از توسعه سیاسی را با راویان اصلی آنها مشخص کرده است. هرچند این جدول استنباط خاص جاگواریب است و نواقصی

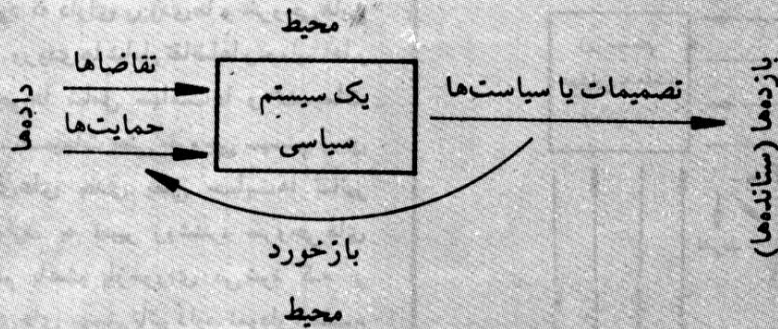
جدول ۱. تفاسیر اصلی از توسعه سیاسی از نظر جاگواریب

توسعه سیاسی یعنی:	نظریه پردازان
نوسازی سیاسی	بندیکس (Bendix)، پاکنهام (Packenham) آیزنشتات (Isenstat)، آلموند و تعریف شماره ۳ پای
نهادسازی سیاسی	دویچ (Deutsch)، هانتینگتون و تعریف شماره ۶ پای
توسعه توانایی سیستم سیاسی	دیامانت (Diamant)، آپتر (Apter)، ارگانسکی (Organski)، تا حدی آلموند و تعریف شماره ۹ پای
توسعه کمک سیستم سیاسی به توسعه کلی جامعه	تعاریف ۱، ۲، ۴، ۵، ۸ و تا حدی ۱۰ پای
توسعه توان پاسخگویی سیستم سیاسی	تعریف شماره ۷ پای
نوسازی سیاسی بعلاوه نهادسازی سیاسی	نتیجه‌گیری، تا حدی وینر (Weiner) هورویتز (Horowitz) و آپتر

منبع:

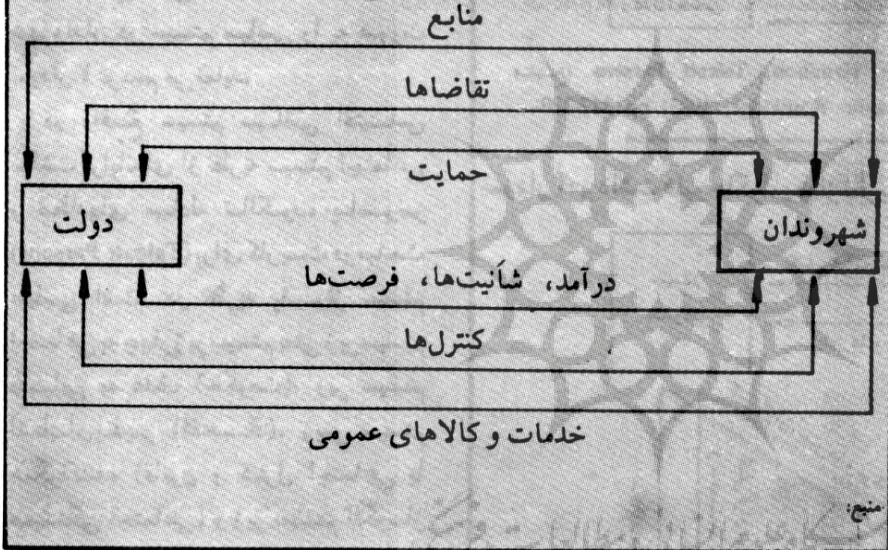
- Helio Jaguaribe, *Political Development: A General Theory and a Latin American Case Study*, (New York, Harper & Row Publishers, 1973), p. 198.

نمودار ۱: مدل ایستون از سیستم سیاسی



منبع: David Easton, «The Analysis of Political Systems», in: Roy Macridis and Bernard E. Brown (ed.) *Comparative Politics*, (Pacific Grove: Books / Cole Publishing, 1990), 7th Edition pp. 49-51.

نمودار ۲: مدل میشل از مبادلات درون حکومت



کنیم، میزان پیچیدگی و بی‌ثباتی تعاریف مفهوم توسعه سیاسی را بیشتر درک خواهیم کرد.

در هر حال ما در ادامه به پنج تعریف که به سه مورد آن کم‌وبیش در این فهرست‌ها هم اشاره شده می‌پردازیم و سپس سعی در جمع‌بندی آنها می‌کنیم.

توسعه سیاسی: سیستم سیاسی کارآمد و پاسخگو

مفهوم سیستم سیاسی اولین بار توسط ایستون پیشنهاد شد، و سپس توسط میشل و گابریل الموند بسط یافت. در این دیدگاه

پیروان نظریه نوسازی و فهرست‌های نسبتاً طولانی و متغیر شاخص‌های توسعه سیاسی، حکایت از پیچیدگی و ابهام در تعریف توسعه سیاسی و شناور بودن این تعریف دارد. هرچند در میان فهرست‌های ارائه شده و فهرست‌های بیشتری که در منابع مختلف وجود دارد، می‌توان مشترکات ثابتی مانند عقل‌گرایی، تقسیم کار، دموکراسی، مشارکت، سامان‌یافتگی دولت، هویت ملی، و مواردی از این قبیل را یافت اما به هر حال این مجموعه‌ها بیش از آنکه راهگشا باشد مفهوم توسعه سیاسی را مبهم می‌سازد. اگر این تعاریف را با تعاریف نسبتاً ثابت توسعه اقتصادی، علیرغم همه متغیرهایش مقایسه

دارد، اما چون مشترکات نظریه‌پردازان بیشتری را مطرح کرده در اینجا ارائه می‌شود: لئونارد بیندر (Leonard Binder) نظریه خود را از توسعه سیاسی حول پنج محور پیشنهاد می‌کند.

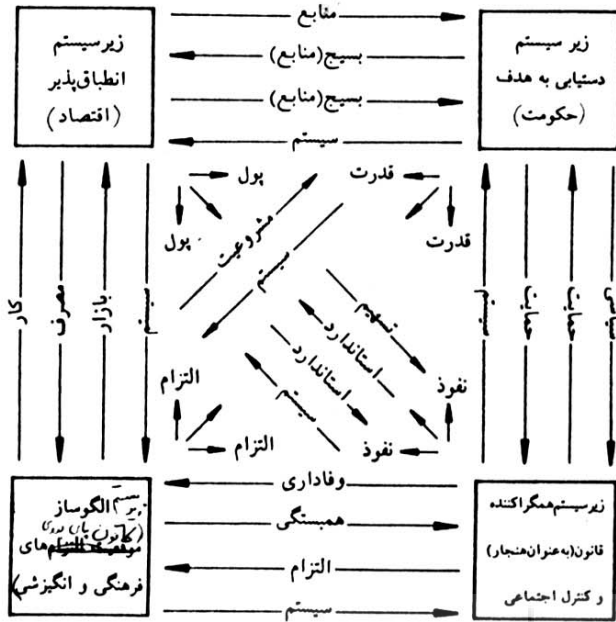
- ۱- تغییر هویت از هویت مذهبی به هویت نژادی و از هویت محلی به هویت اجتماعی
- ۲- تغییر مشروعیت از مشروعیت ماوراءالطبیعی به منابع ذاتی
- ۳- تغییر در مشارکت سیاسی از مشارکت نخبه به مشارکت توده و از مشارکت در خانواده به مشارکت در گروه

- ۴- تغییر در تقسیم مشاغل از تقسیم براساس موقفیت و امتیاز به تقسیم براساس موقفیت و لیاقت
- ۵- تغییر در درجه نفوذ اداری و قانونی درون ساختار اجتماعی و مناطق دورافتاده کشور^{۱۳} جوهری نویسنده سیاسی هندی شاخص‌های مثبت توسعه سیاسی را در ۲۳ عنوان تعریف می‌کند. که تعدادی از آنها به شرح ذیل است. دیدگاه او به لحاظ نگاه یک نظریه‌پرداز شرقی و جهان سومی حائز اهمیت است.

- ۱- دولت‌سازی یا تعیین قلمرو
- ۲- ملت‌سازی یا همگرایی ملی
- ۳- حق رأی و انتخابات آزاد
- ۴- سیاسی کردن و مشارکت هرچه بیشتر مردم در فرآیندهای سیاسی
- ۵- مشارکت عمومی در بدنه تصمیم‌گیری
- ۶- آزادی انتشار و رشد رسانه‌های همگانی
- ۷- تمرکززدایی سیاسی و اداری
- ۸- گسترش امکانات آموزشی
- ۹- بردباری در مقابل مخالفان و کنترل روی حرکت‌های بی‌هنجار (هرج و مرج)
- ۱۰- استقلال قوه قضائیه و حاکمیت قانون

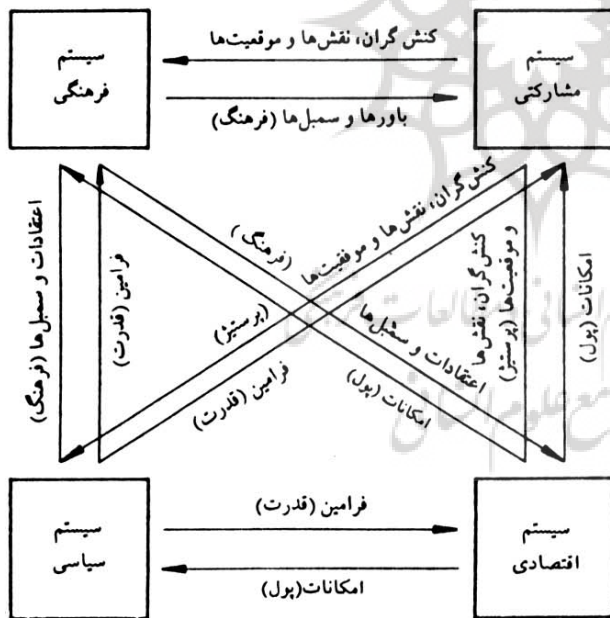
- ۱۱- غیرسیاسی کردن نیروهای انتظامی
 - ۱۲- عرفی کردن فرهنگ سیاسی^{۱۴}
- دسته‌بندی‌های متعدد و متنوع حتی در میان

نمودار ۳: سیستم مبادلات اجتماعی تالکوت پارسونز



منبع: Peter Hamilton, Talcott Parsons (London: Routledge, 1993), pp. 117-120

نمودار ۴: برداشت هلیو جاگورایب از نظریه سیستم مبادلات اجتماعی تالکوت پارسونز



منبع: Helio Jaguaribe, op. cit., p. 131.

حکومت به عنوان يك سیستم در نظر گرفته می شود که دارای ورودی ها و خروجی هایی است. ورودی ها شامل تقاضاها و حمایت ها و خروجی ها شامل سیاست ها و تصمیمات است. تصمیمات یعنی خروجی سیستم، روی ورودی های بعدی یعنی حمایت ها تأثیر می گذارد. به تعبیر روشنتر، خروجی های سیستم باعث بازخوردی می شود که بر ورودی های سیستم تأثیر دارد. نمودار ۱ مفهوم سیستم سیاسی را از نظر ایستون نشان می دهد.

میشل داده ها را شامل تقاضاها، انتظارات، منابع و حمایت ها، و ستانده ها را شامل اهداف سیستم، ارزشها و هزینه ها و کنترل ها تعریف می کند و رابطه میان دولت و شهروندان در سیستم سیاسی را به صورت نمودار ۲ ترسیم می نماید.

در واقع سیستم سیاسی اقتباس ساخت گرایانه ای از نظریه سیستم اجتماعی و نظامهای مبادله تالکوت پارسونز (Talcott Parsons) برای کاربرد در مباحث سیاسی است. در نظریه پارسونز سیستم اجتماعی به چهار زیر سیستم یعنی زیر سیستم دستیابی به هدف (حکومت)، زیر سیستم انطباق پذیر (اقتصاد)، زیر سیستم همگراکننده (قانون و کنترل اجتماعی یا همبستگی اجتماعی) و زیر سیستم الگوساز (قانون پای بندی های فرهنگی و ارزشی) یا زیر سیستم فرهنگی، تقسیم می شود و این چهار زیر سیستم میان خود به وسیله رسانه های قدرت، پول، نفوذ و التزامات مبادله دارند. این مبادلات در نمودار ۳ نشان داده شده است.

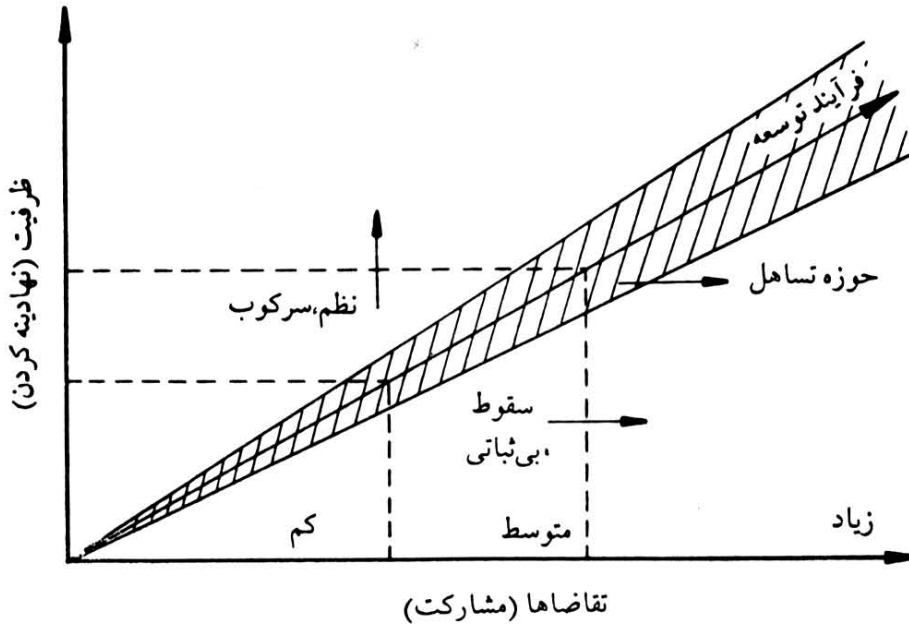
نمودار ۴ اقتباس جاگورایب از نظامهای سیاسی پارسونز است که در آن مفاهیم ساده تری برای روابط درون سیستم به کار گرفته شده است.

آموند داده های سیستم سیاسی را شامل متغیرهای جامعه پذیری و عضوگیری، منافع گروههای نفوذ، منافع احزاب و ارتباطات سیاسی، و ستانده های سیستم را براساس وظایف سه قوه، قانونگذاری، اجرای قانون و

يك سیستم سیاسی کاملاً توسعه یافته را می توان با اندازه گیری توانایی های سیاسی عقلانی سیستم و درجه بالایی از انسجام ستانده های سیاسی و توانایی ابتکار در مقابل مشکلات جدید سیستم تعریف کرد.^{۱۷}

قضایات قانونی می داند.^{۱۶} براساس نظریه سیستم سیاسی، توسعه سیاسی را می توان حرکت به سمت يك سیستم سیاسی تعریف کرد که توانایی پاسخگویی نسبت به آنچه از او تقاضا می شود را دارد.

نمودار ۵: فرآیند توسعه از دیدگاه هاردگریو



منبع: Bill & Hardgrave, op. cit., p. 80

انجام شده در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ برای ریشه‌یابی بی‌ثباتی اجتماعی و خشونت‌های سیاسی، با هدف آشکار کمک به ثبات حاکمیت‌ها و پیشگیری از وقوع انقلاب یا بهبود اوضاع حکومت‌ها در درون یا خارج از کشورها صورت گرفته است.^{۲۱} این نگرانی در مباحث لوسین پای و ساموئل هانتینگتون به صورت شدیدتری مشاهده می‌شود.

لوسین پای می‌نویسد که تمام جوامع باید در جریان نوسازی با مسائل و تضادهای ذاتی شرایط تحقق توسعه کنار بیایند و توسعه سیاسی در هر جامعه‌ای به مفهوم عبور موفقیت‌آمیز از این بحرانهاست. این بحرانها عبارتند از:

- ۱- بحران هویت، که حل آن به مفهوم وحدت جامعه تحت یک مفهوم هویتی برای مردم است. مردم جامعه باید یک اجتماع سیاسی واحد باشند و هویت افراد تا حدی در رابطه با جامعه تعیین می‌شود (روند ملت‌سازی)
- ۲- بحران مشروعیت، که حل آن به مفهوم توافق بر سر مشروعیت اقتدار و مسئولیتهای مجاز حکومت است (توافق بر سر محدوده وظایف دولت).
- ۳- بحران مشارکت، که حل آن بیان‌کننده

می‌دهد. اومی گوید برای اینکه این روند تداوم یابد به ساختار سیاسی مستقل و متمرکزی نیاز است.^{۲۰}

در نمودار ۵ رابطه میان تقاضاها، ظرفیت سیستم سیاسی و توسعه، از دید هاردگریو نشان داده شده است. براساس این نمودار تقاضای بیش از حد نسبت به ظرفیت سیستم موجب بی‌ثباتی می‌شود. و ظرفیت بیش از حد همراه با عدم مشارکت کافی، منجر به حکومت اقتدارگرا می‌گردد. محدوده حوزه تساهل میزان نوسان قابل تحمل این دو متغیر نسبت به یکدیگر است.

توسعه سیاسی: سامان سیاسی و تدابیر سیاسی برای کنترل بحرانهای توسعه

در بحث آلموند و پاول پیرامون افزایش توانایی‌های مختلف سیستم سیاسی وجود نگرانی عمومی نسبت به نابسامانی‌های ناشی از توسعه کاملاً محسوس است و وظیفه سیاسی تدوین راه‌حلهای جلوگیری از وقوع این بحرانها قلمداد می‌شود. خانم تدا اسکاچیل نظریه پرداز انقلاب، در محدوده وسیعتری معتقد است که بسیاری از تلاشهای

آلموند و پاول در کار مشترکشان، توسعه سیاسی یک سیستم سیاسی را به صورت افزایش متمایز شدن و تخصصی شدن ساختار سیاسی و گسترش سکولاریزاسیون فرهنگ سیاسی تعریف می‌کنند. منظور آنان از سکولاریزاسیون فرایندی است که در آن انسانها به صورت فراینده‌ای در کنش‌های سیاسی خود عقلانی‌تر، تحلیلی‌تر و تجربی‌تر می‌شوند.^{۱۸}

آلموند و پاول توسعه سیاسی را با چنین تعریفی به معنی افزایش تأثیر و کارایی عملکرد سیستم سیاسی یا افزایش قابلیت‌های سیستم می‌دانند. آنان اساساً به قابلیت سیستم برای حل مشکلات و به توانایی‌های نظام سیاسی برای پاسخگویی موفقیت‌آمیز به مشکلات و تقاضاهای جدید توجه دارند.

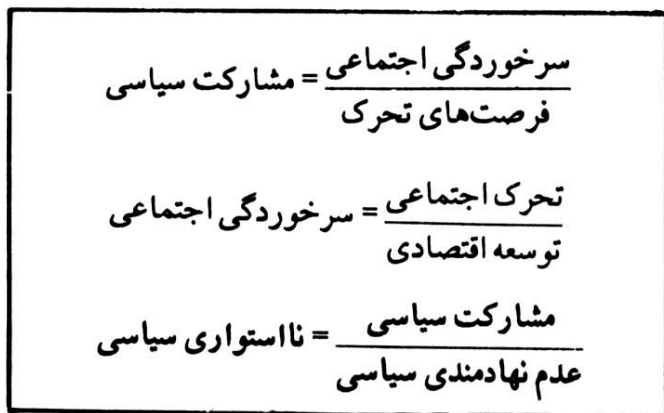
این دو قابلیت یا توانایی‌های نظامها را به پنج دسته تقسیم می‌کنند:

- ۱- قابلیت استخراجی که به عملکرد نظام برای استخراج و دستیابی به منابع مادی و انسانی از محیط داخلی و محیط خارجی اشاره دارد.
 - ۲- قابلیت تنظیمی که به عملکرد نظام در کنترل و هدایت رفتار افراد و گروهها ناظر است.
 - ۳- قابلیت توزیعی که به تخصیص ارزشها، اعتبارات، کالاها، خدمات، شئون، سمت‌ها و انواع فرصت‌ها اشاره دارد.
 - ۴- قابلیت سمبولیک که ناظر بر سمبل ویژه جریان یابنده از نظام سیاسی به درون جامعه و محیط بین‌المللی است.
 - ۵- قابلیت پاسخ‌گویی که به رابطه میان داده‌ها و ستانده‌ها، شیوه پاسخگویی به تقاضاها و تبیین پیش‌بینی در حوزه سیاسی اشاره دارد.^{۱۹}
- آلفرد دیامنت نیز توسعه سیاسی را در عمده‌ترین شکل خود روندی می‌داند که به وسیله آن یک نظام سیاسی، قابلیت حفظ و تحمل موفقیت‌آمیز و مداوم انواع جدید اهداف و تقاضاها و ایجاد انواع جدید سازمانها را به دست می‌آورد و آن را افزایش

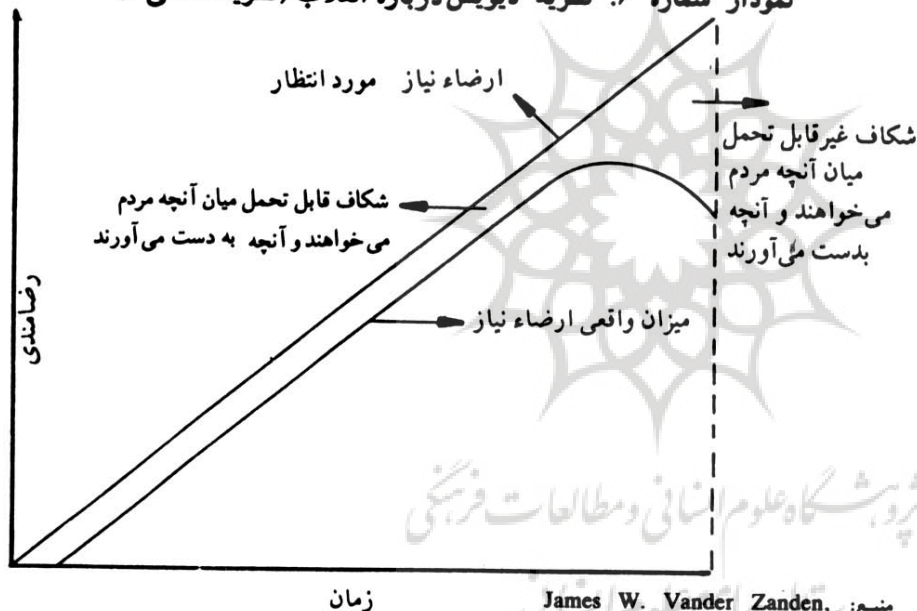
برآوردن این آرزوهای جدید، بسیار کندتر از فراگرد افزایش این آرزوها بالا می‌رود. در نتیجه، میان آرزوها و چشمداشتها، شکل‌گیری نیازها و برآوردن آنها، میان کارکرد آرزوها و سطح کارکرد زندگی شکافی می‌داند.

نظریه پردازان از جمله هانتینگتون دموکراسی نیست. آنان دولت‌های توتالیتر قرن بیستم را هم دولت‌های متعهد در مقابل نوسازی می‌دانند.

«دموکراسی و حکومت پارلمانی»



نمودار شماره ۶. نظریه دیویس درباره انقلاب (نظریه منحنی J)



زمان

منبع: James W. Vander Zanden, *Sociology; The Core*, (Singapore: McGraw Hill, 1993), Third Edition, p. 413.

مضمون تعریف ما از نوسازی نیست. پطر کبیر در روسیه، سلطان محمد در ترکیه و امپراتور میجی در ژاپن متعهد به نوسازی بودند اما آزادیخواه و پیام‌آور دموکراسی نبودند. آلمان دهه ۱۹۳۰ مدرن‌تر از آلمان دهه ۱۸۸۰ بود، درحالی‌که دولت‌ش کمتر انتخابی و کمتر لیبرال بود... براساس این نظریه، نوسازی از حکومت استبدادی و الیگارش‌ی آغاز می‌شود و به سوی

گسترده پدید می‌آید. این شکاف سرخوردگی اجتماعی و ناخرسندی به بار می‌آورد. درعمل، دامنه این شکاف، شاخص درستی برای نااستواری سیاسی به دست می‌دهد.^{۲۳} او می‌گوید فقدان فرصت‌های تحرک و سطح پایین نهادمندی در بیشتر کشورهای دستخوش نوسازی، نوعی همبستگی را میان سرخوردگی اجتماعی و نااستواری سیاسی نشان می‌دهد.^{۲۴} به گفته آلموند در واقع دغدغه این

فراهم شدن شرایط مناسب برای مشارکت عمومی در امور حکومتی است. بحران مشارکت به یک معنی از پیدایش گروههای نفوذ و احزاب (محرک تقاضای فزاینده) ناشی می‌شود.

۴- بحران نفوذ، که حل آن به مفهوم فراهم شدن شرایط اجرای سیاست‌های حکومتی توسط مردم و تأمین اطاعت مردم در اقصی نقاط کشور است (روند دولت‌سازی)

۵- بحران توزیع، که حل آن پاسخ به این پرسش است که چه کسی، چه چیزی را، چه موقع، به چه منظوری، به دست می‌آورد و نشانه پاسخ‌دهی نظام به تقاضاهای فزاینده است.

۶- بحران همگرایی، که حل آن دربرگیرنده حل مشکلات همگرایی میان ملت و مردم و دیدگاه عمومی نسبت به برنامه‌های حکومت است.^{۲۲}

ساموئل هانتینگتون نوسازی سیاسی و توسعه سیاسی را از هم متمایز می‌کند. به نظر او نوسازی سیاسی عبارت است از گستردن آگاهی سیاسی به درون گروههای اجتماعی جدید و بسیج این گروهها به درون سیاست. اما توسعه سیاسی عبارت است از آفرینش نهادهای سیاسی دارای ویژگی‌های پیچیدگی، استقلال و انسجام برای جذب و تنظیم مشارکت گروههای جدید و ترویج تغییر اجتماعی و اقتصادی در جامعه. به عقیده او مسئله اساسی سیاست، لنگ‌لنگان رفتن توسعه نهادهای سیاسی به دنبال توسعه اجتماعی و اقتصادی است. مشکل اساسی نه آزادی، بلکه آزادی بدون نظم است. هانتینگتون با تأکید بر نظریه دیویس تحت عنوان «منحنی J» درباره توقعات فزاینده (نمودار ۶) معتقد است که شهرنشینی، سوادآموزش و وسایل ارتباط جمعی، همگی در آشنا ساختن انسان سنتی با صورت‌های تازه زندگی، معیارهای تازه برخورداری و امکانات جدید رضامندی نقش دارند. این تجارب نو، سدهای شناختی و رویکردی فرهنگ سنتی را در هم می‌شکند و سطوح بالا و تازه‌ای از آرزوها و خواستها را به صحنه می‌کشد. به هرروی، توانایی یک جامعه انتقالی در

توسعه سیاسی به خود اختصاص می‌دهند. روتان پیشنهاد می‌کند که همچنان که در متون سیاسی، قدرت با توجه به تمرکز و عدم تمرکز آن تعریف می‌شود توسعه سیاسی را نیز با مفهوم قدرت، اما با توجه به میزان یا کمیت قدرت و چگونگی توزیع آن ارزیابی کنیم. او می‌گوید ممکن است قدرتی به صورت متمرکز، رشد پیدا کند و قدرت دیگری به صورت غیر متمرکز و پراکنده امکان رشد یابد. در این صورت می‌توان توسعه سیاسی را در دو جنبه ذیل تعریف کرد:

الف) اگر میزان قدرت قابل دستیابی برای یک جامعه افزایش یابد، بی‌آنکه شرایط توزیع قدرت بدتر شود.

ب) اگر توزیع قدرت عادلانه‌تر شود، بی‌آنکه موجب کاهش در میزان قدرت قابل دستیابی یک جامعه شود.^{۲۸}

به رغم این شرط مهم که تا حدی موضع تعریف را در مقابل دولت‌های اقتدارگرا روشن می‌کند و وجاهت مساوی به تلاشهای دموکراتیک برای توزیع قدرت می‌دهد، به نظر می‌رسد که عدم توجه به نهادینه کردن دموکراسی در کشور و کم توجهی به ساختار پایدارکننده توزیع قدرت باعث می‌شود که براساس این تعریف یک دولت پوپولیستی از لحاظ توسعه سیاسی موقعیت بسیار خوب و برتری نسبت به یک جامعه دارای نهادهای پایدار دموکراتیک داشته باشد. زیرا مطابق این تعریف یک دیکتاتوری که توجهی به توزیع قدرت در جامعه ندارد، تا زمانی که در جهت افزایش قدرت پیش برود یک دولت در حال توسعه است و جامعه‌ای که در مرحله انتقالی توزیع قدرت، دچار نقصان قدرت فرضی شود، جامعه‌ای عقب رفته است. نکته مهم دیگر، عناصر تشکیل دهنده قدرت است. قدرت یک دولت - ملت معمولاً با عناصر متعددی سنجیده می‌شود که مهمترین آنها قدرت نظامی و اقتصادی است. از این گذشته ممکن است یک دولت به دلیل عضویت در یک اتحادیه فراملی یا نوعی تحت حمایتی دارای قدرت بیشتری نسبت به کشورهای مشابه شود. چنین وجوهی،

آگاهی گروهی و انسجام احتمالی در خود این جوامع است. بسته به اینکه سنت‌های زندگی جمعی (نهادهای جمعی سنتی، انجمنها و غیره) تا چه حد گسترده و ریشه‌دار باشد، توسعه اقتصادی می‌تواند به نتایج کاملاً متفاوتی در زمینه گسترش مشارکت اجتماعی و سیاسی منجر شود.^{۲۶}

حاصل این مباحث موضعی نگران نسبت به مشارکت اجتماعی و سیاسی در جریان توسعه نیست، اما همچنان راه حل اصلی حتی برای تحقق واقعی مشارکت از نظر هانتینگتون، نهادسازی است.

توسعه سیاسی: رشد و توزیع قدرت

ورنون روتان استاد دانشگاه مینوستا در مقاله‌ای با عنوان «چه بر سر توسعه سیاسی آمده است» رابطه‌ای میان توسعه سیاسی و قدرت ترسیم کرده است. او با طرح این پرسش که در فرآیند توسعه سیاسی چه چیز رشد می‌کند معتقد است که نظریه پردازان توسعه سیاسی به این پرسش جواب درستی نداده‌اند. او می‌گوید:

«در مورد توسعه اقتصادی پاسخ تا حدی روشن است. آنچه رشد می‌کند ظرفیت اجتماعی، تولیدی و اقتصادی است که در قالب منابع فیزیکی، منابع نهادی، و منابع انسانی متجلی شده است. اگر در مقابل توسعه اقتصاد یک جامعه ما متوجه توسعه حکومتش بشویم باید پرسیم که چه چیز رشد می‌کند؟ از نظر من مهمترین پاسخ مشخص به این پرسش که چه چیز در توسعه سیاسی رشد می‌کند قدرت است.^{۲۷}

خود مفهوم قدرت در مباحث سیاسی به اندازه کافی از ابهام برخوردار است اما به همین میزان نیز می‌تواند عنوانی فراگیر باشد و جزئیات بسیار زیادی را در برگیرد. مهمترین مشکل ارزیابی توسعه براساس قدرت آن است که بدین ترتیب دولت‌های اقتدارگرایی چون دولت آلمان نازی جایگاه ویژه‌ای را در

جوامع توده‌ای دموکراسی یا حکومت اقتدارگرا پیش می‌رود. هانتینگتون نهایتاً مطرح می‌کند که نتایج دموکراتیک در سیستم‌های سیاسی جهان سوم نامتحمل است.^{۲۵}

هانتینگتون در مطالعاتی که به اتفاق نلسون در سال ۱۹۷۶ انجام داد باز هم مشارکت سیاسی را محور مطالعه توسعه سیاسی و نوسازی قرار می‌دهد. اما این بار بررسی او امکان دست‌یابی به رهیافت‌های روشنتر را بیشتر فراهم می‌کند. هانتینگتون و نلسون پنج مدل متمایز از توسعه را با لحاظ نقش مشارکت در مدلها به شرح ذیل پیشنهاد می‌کنند:

۱- مدل بورژوازی توسعه که در آن به نیازهای سیاسی یک طبقه ظهور متوسط در چارچوب توسعه نهادهای انتخاباتی و قانونگذاری توجه می‌شود.

۲- مدل توسعه لیبرال که در آن نوسازی و توسعه باعث اعتلای شرایط مادی می‌شود. این مدل ممکن است پیامدهایی داشته باشد که نظام باید برای حل آن تلاش کند.

۳- مدل تکنوکراتیک توسعه که از ویژگی‌های آن پایین بودن سطح مشارکت و افزایش سرمایه‌گذاری خارجی است و از مشارکت سیاسی به نفع توسعه اقتصادی جلوگیری می‌شود.

۴- مدل خودکامه که در آن از قدرت سیاسی برای برخورداری از پشتیبانی طبقات پایین جامعه در جهت سرکوب مشارکت طبقات متوسط استفاده می‌شود.

۵- مدل پوپولیستی که در آن به رغم پایین بودن میزان رشد اقتصادی، بر مشارکت و تجهیز گسترده سیاسی و مساوات اقتصادی تأکید می‌شود.

به عقیده این دو نویسنده، دو عامل در گسترش مشارکت سیاسی در جوامع در حال توسعه مؤثر است. عامل اول نگرش نخبگان سیاسی در قبال مشارکت است. آنها از وسایل و منابع و امکانات زیادی برای تشویق مشارکت مردم در فعالیت اجتماعی سیاسی یا محدود کردن آن برخوردارند. عامل دوم، میزان

کشورهایی همچون کشورهای عربی حوزه خلیج فارس را به صورت کشورهای در فاز توسعه سیاسی رشدیابنده نشان می‌دهد که اصولاً دور از واقعیت و ناقض اعتبار تعریف است. تمامی این موارد با تعریف توسعه سیاسی به عنوان یک مفهوم کلی در یک جامعه ناسازگار است و ممکن است این تعریف، همواره محدود به افزایش قدرت نخبگان حاکم باشد.

به رغم این نقیصه، اگر قدرت را با مفهوم مورد نظر هانا آرنت تعریف کنیم، در آن صورت می‌توانیم مفهومی دموکراتیک از تعریف روتان استخراج نماییم. هانا آرنت معتقد است که قدرت متناظر است با توانایی انسان نه تنها برای عمل، بلکه برای عمل در هماهنگی با گروه. هانا آرنت قدرت را ویژگی فردی نمی‌داند. وی معتقد است که قدرت به گروه تعلق دارد و تنها تا زمانی وجود خواهد داشت که گروه به حیات گروهی خود ادامه دهد. به مجرد اینکه گروه که قدرت در آغاز از آن سرچشمه گرفته از هم بپاشد قدرت آن نیز از بین می‌رود.^{۲۹} هانا آرنت در کتاب وضعیت انسانی ویژگی‌های این عمل جمعی را بدین صورت تعریف می‌کند:

هرجا انسانها در حال گفتگو و عمل با هم باشند فضای ظهور پدید می‌آید. در این فضا یا عرصه انسانی است که قدرت اساساً مبتنی بر روابط انسانهای در حال کنش و گفتگو ظهور می‌یابد و رشد می‌کند. آنچه ابتدا جوامع سیاسی را تضعیف می‌کند و سپس از بین می‌برد، فقدان قدرت و ناتوانی نهایی است. وقتی که قدرت نمی‌تواند برای موارد ضروری ذخیره و نگهداری شود و فقط در شرایط بالفعل وجود دارد....

قدرت فقط در جایی فعلیت می‌یابد که کلام و عمل (گفتار و کردار) از هم جدا نشود. جایی که گفتار، توخالی و عمل خشونت‌آمیز نیست. جایی که کلمات برای پوشاندن افکار مورد استفاده قرار نمی‌گیرد بلکه هدف از گفتار بیان

واقعیت است؛ و اعمال نه برای ترساندن و نابود کردن بلکه برای ایجاد روابط و آفرینش واقعیات جدید است.^{۳۰}

حتی اگر بپذیریم که منظور روتان از قدرت صرفاً قدرت جمعی مورد نظر هانا آرنت و تابعی از روابط بدون زور انسانی است، در این صورت نیز ترجیحاً توسعه سیاسی را بر مبنای قدرت تعریف نخواهیم کرد و بهتر است آن را بر مبنای همان روابط انسانی که در آن قدرت جمعی نیز شکل می‌گیرد، تعریف کرد. در این مورد هنگام بحث از گستره عمومی سخن خواهیم گفت.

توسعه سیاسی: پیش شرط توسعه یا پیامد آن

در بسیاری از مباحث توسعه، توسعه سیاسی به عنوان وجه سیاسی پدیده چندوجهی توسعه تعریف می‌شود. بر این اساس توسعه سیاسی شرط لازم برای تحقق پدیده توسعه است و نمی‌توان در جریان توسعه تحقق آن را نادیده گرفت. متقابلاً معنای این تعریف آن است که توسعه سیاسی به تنهایی مفهوم درستی ندارد به عبارت دیگر توسعه پایدار نیازمند تحقق مداوم روند توسعه در همه ابعاد آن است. اما عده‌ای از نویسندگان تقدم ابعاد توسعه نسبت به یکدیگر را مورد بحث قرار داده‌اند. عده‌ای نقطه آغاز حرکت را تحقق توسعه سیاسی یا جوهی از توسعه سیاسی دانسته‌اند و عده‌ای دیگر برعکس توسعه یافتگی سیاسی را درون جوامع دارای اقتصاد پیشرفته دیده‌اند.

نظریه‌هایی که بازسازی فرهنگ سیاسی، ملت‌سازی یا دولت‌سازی را شرط توسعه می‌دانند یا به مفهوم هویت ملی به عنوان وابستگی ملی در سطح بین‌المللی توجه دارند به شکلی یک رشته مقدمات سیاسی برای توسعه ملی پیشنهاد می‌کنند. در مقابل این دیدگاهها، برخی نظریه پردازان مدعی تابعیت توسعه اقتصادی شده‌اند.

لیپست (Lipset) و کات‌رایت (Cutright)

جامعه‌شناسان آمریکایی دهه ۱۹۶۰ در تحقیقات خود در پاسخ به نظریه‌های فوق رشد اجتماعی و اقتصادی را لازمه توسعه سیاسی دانستند. لیپست که ثبات نظام سیاسی را شاخص توسعه سیاسی تعریف می‌کند، نشان می‌دهد که کشورهایی که شاخص‌های توسعه آنها در سطح بالاتری قرار دارد عموماً کشورهایی هستند که نظام سیاسی آنها از ثبات بیشتری برخوردار است. به عکس کشورهایی که شاخص‌های توسعه آنها در سطح پایین‌تری قرار دارد عموماً دارای نظام سیاسی بی‌ثباتی هستند. کات‌رایت نیز میزان همبستگی پیشرفت اقتصادی و توسعه سیاسی را اندازه‌گیری کرده و نشان داده است که بین این دو متغیر رابطه مستقیم مثبتی وجود دارد.

ساموئل هانتینگتون در کار مشترکی با جان نلسون، در نقد نظریه‌های توسعه که مشارکت سیاسی را محصول قطعی فرآیند توسعه اقتصادی و اجتماعی می‌انگاشتند ادعا کرد که توسعه اقتصادی و اجتماعی و بویژه شهرنشینی، لزوماً به گسترش مشارکت و توسعه سیاسی منجر نمی‌شود و تنها در دوره‌های طولانی می‌توان رابطه قابل قبولی بین سطوح بالاتر توسعه اقتصادی و اجتماعی و سطوح بالاتر مشارکت سیاسی مشاهده کرد. ممکن است عواملی مانند مهاجرت، جنگ، علائق مذهبی و عقیدتی، کاملاً مستقل از توسعه اقتصادی موجب ارتقاء آگاهی گروهی، دخالت در سازمانها و تشدید فعالیت دولت شود که به نوبه خود می‌تواند مشارکت سیاسی را افزایش دهد.^{۳۱} هانتینگتون در آخرین کار خود، موج سوم دموکراسی بار دیگر به موضوع رابطه میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی پرداخته است. او نتایج تحقیقات مختلف در مناطق مختلف جهان، از جمله مطالعات آدالند^{۳۲} در آمریکای لاتین را مورد توجه قرار داده و اولاً می‌پذیرد که

«رابطه بین توسعه اقتصادی از سوی دموکراسی و دموکراسی شدن از سوی دیگر موضوعی پیچیده است و

احتمالاً به نسبت زمان و مکان تغییر می‌یابد»^{۳۳}

ثانیاً با توجه به نظریه اودانل که معتقد است در دهه ۱۹۶۰ توسعه اقتصادی موجب پیدایش اقتدارگرایی دیوانسالارانه شد و همین امر انگیزه‌های دموکراتیک شدن در دهه ۱۹۸۰ را فراهم کرد، نتیجه می‌گیرد که

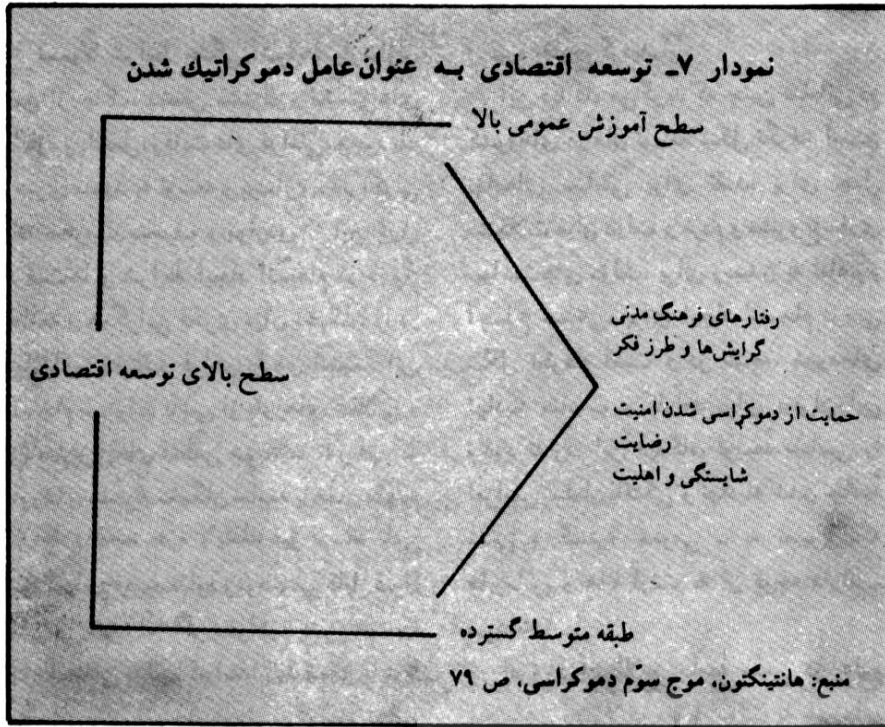
«توسعه اقتصادی در طول زمان مبانی رژیمهای دموکراتیک را استوار می‌دارد. رشد بسیار سریع اقتصادی و بحرانهای اقتصادی در کوتاه مدت ممکن است رژیمهای اقتدارگر را بی‌اعتبار سازد. هرگاه رشد اقتصادی با بحرانهای اقتصادی همراه نشود، دموکراسی به آرامی جابجا می‌کند. چنانکه در اروپا در قرن نوزدهم چنان شد»^{۳۴}

او رابطه توسعه اقتصادی و دموکراتیک شدن را به شکل نمودار ۷ ترسیم می‌کند. از مجموعه مباحث دوگانه این بخش می‌توان نتیجه گرفت که

۱- طبعاً دولت کارآمد و موفق که باعث توسعه اقتصادی شده و رفاه را افزایش دهد، مشروعیت بیشتری به دست خواهد آورد. لذا اگر کارآمدی سیستم دیوانسالاری را وجهی از توسعه سیاسی بدانیم در این صورت مشروعیت از نتایج توسعه سیاسی خواهد بود.

۲- هانتینگتون مدعی است که توسعه اقتصادی منجر به فراهم شدن زمینه دموکراتیک شدن و افزایش مشارکت می‌شود.

نمودار ۷- توسعه اقتصادی به عنوان عامل دموکراتیک شدن



شرایط متفاوتی دارد. همچنان که هانتینگتون هم مطرح می‌کند کشورهای درحال توسعه بیش از گذشته در فشار برای دموکراتیک شدن هستند.^{۳۶}

ثانیاً همانطور که هانتینگتون هم تأیید می‌کند توسعه سیاسی در مکانهای مختلف می‌تواند شرایط متفاوتی داشته باشد.

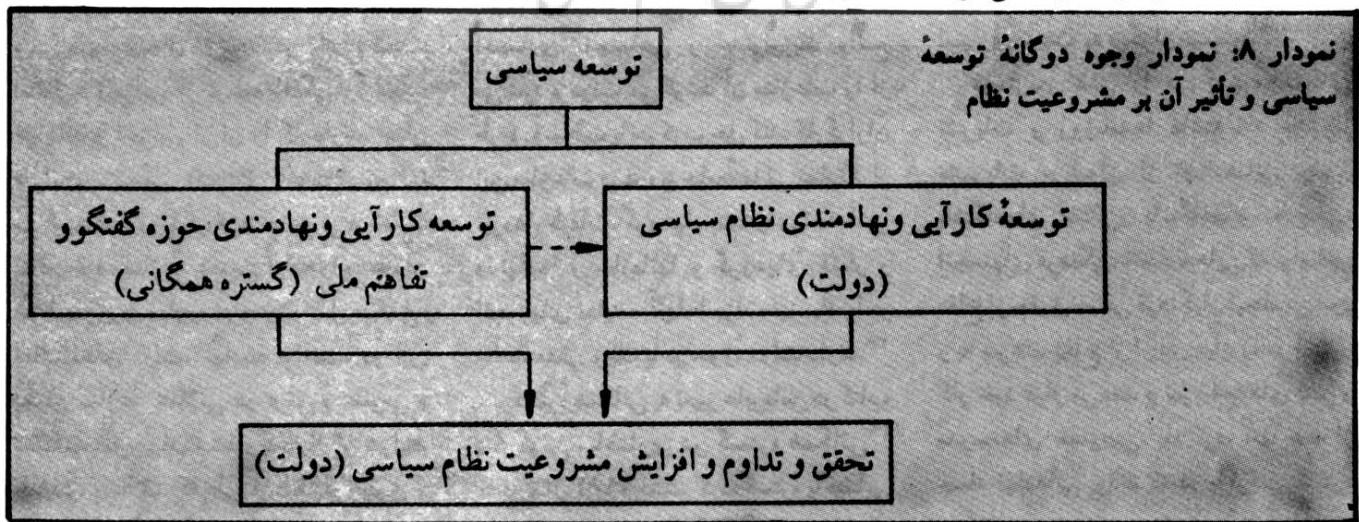
۴- باید اذعان داشت که در تمامی جوامع ر مرحله خیز و تحرک در جهت توسعه اقتصادی، حداقلی از اجماع میان نخبگان جامعه وجود داشته و تعارض شدیدی میان عقاید نخبگان حاکم و نخبگان درون جامعه وجود نداشته است.

او این فرآیند را چنین می‌بیند:

توسعه اقتصادی ← منزلت اجتماعی بالاتر
 ← احساس توانمندی و مؤثر بودن از لحاظ سیاسی ← مشارکت اجتماعی و سیاسی^{۳۵}
 طبعاً افزایش مشارکت موجب افزایش مشروعیت نظام سیاسی خواهد شد. و اگر مشارکت بیشتر را جزئی از توسعه سیاسی بدانیم در این صورت توسعه سیاسی و مشروعیت نتیجه‌ای از توسعه اقتصادی تلقی خواهد گردید.

۳- این مباحث هانتینگتون نیز همچون تقسیم‌بندی فرهنگی او مؤید آن است که اولاً: توسعه سیاسی در زمانهای مختلف

نمودار ۸: نمودار وجوه دوگانه توسعه سیاسی و تأثیر آن بر مشروعیت نظام



معمولاً شرایط جنگی، شرایط بازسازی پس از جنگ، دشمن مشترک و دشمنی‌های بالقوه و بالفعل، رقابت‌های فراملی، وجود يك رهبری متعهد به توسعه و نوسازی، سرنگونی يك حكومت منحرف و مواردی از این قبیل فرصت‌ها و شرایط ایجاد انسجام در درون جامعه و همگرایی فکری میان نخبگان را در زمانهای مختلف فراهم کرده است. این انسجام می‌تواند ناشی از باورهای عقلانی و برنامه‌ریزی‌های منطقی هم باشد. تا زمانی که باورهای مشترك نخبگان جامعه یا همان مفهوم از مشروعیت، جزء لاینفك خیز توسعه تلقی شود ابهامی وجود ندارد و موضوعی قابل قبول تلقی می‌شود؛ اما اگر بخواهیم مشروعیت را جزء مستقلى بدانیم که ابتدا باید تحقق یابد تا مراحل بعدی انسجام درونی و توسعه تحقق یابد، موضوع تا حدی ابهام‌آفرین خواهد بود.

توسعهٔ سیاسی: سامان جامعه مدنی و گستره عمومی

از يك دیدگاه می‌توان گفت که علل نابسامانی‌های نظری که منجر به بحرانهای فکری در مسیر توسعه می‌شود، نبود نهادهای جامعهٔ مدنی و گسترهٔ عمومی در کشورهای درحال توسعه است. بحران مشروعیت یا فقدان مشروعیت، ناشی از فقدان نهاد منازعهٔ عمومی برای رسیدن به نوعی اجماع میان نخبگان و انسجام درونی جامعه است. کشورهای درحال توسعه در يك وضعیت انتقالی، اجزایی از توسعه‌یافتگی را جذب کرده‌اند و اجزایی از آن را کم دارند. جیان فرانکو پوگی (Gian France Poggi) می‌گوید که بورژوازی قرن نوزدهمی در تعقیب منافع خود «منازعهٔ عمومی آزاد» را به عنوان شرط ضروری برای مشروعیت عمل سیاسی و فعالیت‌های دولت، نهادینه ساخت. در این دوران منازعهٔ عقلانی در «حوزهٔ عمومی» نسبتاً مستقل، نهادینه شد و به دنبال آن شرایط جدیدی پیدا شد که طی آن اعتبار حقوق و قانون از حیطة ارادهٔ پادشاه، قربت، هم‌خونی

و غیره خارج گردید.^{۳۷}

این دیدگاه می‌گوید که چنین سامانی در کشورهای درحال توسعه شکل نگرفته است. نهادهای سیاسی برای نقد، برای حل مشکلات میان دولت و مردم و مشروع سازی سیاست‌های دولت، برای رسیدن به تفاهم و اجماع عمومی، برای ایجاد انسجام درونی شکل نگرفته است و در نتیجه، شیوه‌های نهادینهٔ مناسب و کارآمد برای بحران‌زایی وجود ندارد. این دیدگاه، توسعهٔ سیاسی را افزایش سامان‌یافتگی و نهادینه شدن جامعهٔ مدنی و گستره عمومی - به تعبیری که هابرماس و هانا آرنهت به آن توجه دارند - می‌دانند.

امروزه اصطلاح جامعهٔ مدنی در علوم اجتماعی معمولاً در مقابل دولت به حوزه‌ای از روابط اجتماعی اطلاق می‌شود که فارغ از دخالت قدرت سیاسی است و مجموعه‌ای از نهادها، مؤسسات، انجمنها و تشکلهای خصوصی و غیرخصوصی را دربرمی‌گیرد. اگر بگوییم ویژگی اصلی دولت ساخت قدرت آمرانه یا امریت و تابعیت است، در آن صورت جامعهٔ مدنی فاقد چنین ساختی است. جامعهٔ مدنی به این معنی بطور کلی به حوزهٔ حقوقی مدنی افراد و گروهها، حوزهٔ حقوق طبیعی (در مقابل «حقوق حاکمیت») حوزه بازار و اقتصاد آزاد و حوزهٔ فرهنگی اطلاق می‌شود. جامعهٔ مدنی حوزه‌ای است که پس از تعیین تجربهٔ حوزهٔ دولت باقی می‌ماند. جامعهٔ مدنی حوزه‌ای است که در آن کشمکش‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیک واقع می‌شود و دولت می‌کوشد آن منازعات را از طریق وساطت یا سرکوب حل کند. کارگزاران این منازعات در درون جامعهٔ مدنی عبارتند از نیروها، طبقات، گروهها، جنبشهای اجتماعی و نهادها و سازمانها و گروههای فشار و انجمنهای نماینده آنها. احزاب نیز، يك پا در جامعهٔ مدنی و يك پا در حوزهٔ دولت دارند.^{۳۸} گسترهٔ همگانی به تعبیر هابرماس در کتاب دگرگونی ساختاری در گستره همگانی^{۳۹} که در سال ۱۹۶۲ منتشر کرد، گستره یا فضای اجتماعی میان دولت و جامعهٔ مدنی است و

کارکرد فعال اجتماعیش وابسته به تمایز و شکاف میان آن دو است.

منظور از گسترهٔ همگانی در درجهٔ اول، تمامی قلمرو زندگی اجتماعی ماست که در آن افکار عمومی می‌تواند شکل بگیرد. در گسترهٔ همگانی، شهروندان وقتی که در يك روال مشخص تحت حمایت آزادی اجتماعی، اتحاد، آزادی بیان و قلم و انتشار افکارشان، درباره موضوعات مربوط به منافع عمومی فعال هستند به عنوان اقشار عمومی عمل می‌کنند. تجلی افکار عمومی مربوط است به انتقاد و کنترلی که اقشار عمومی به صورت غیررسمی صورت می‌دهند.^{۴۰}

گستره همگانی مجموعه‌ای است از کنش‌ها و نهادهای فرهنگی که البته کارکردهای غیر فرهنگی یعنی نقش‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز می‌یابند. این کارکردها جنبه عمومی یا همگانی دارد که در بهترین حالت از نفوذ نیروها و نهادهای دولتی، مستقل و مصون هستند. در عین حال نهادهای گسترهٔ همگانی دارای آن استقلال زندگی شخصی و خصوصی که ویژهٔ جامعهٔ مدنی است، نیستند.^{۴۱} گسترهٔ همگانی فضای اظهارنظر (به گونه‌ای آرمانی، اظهارنظر آزادانه) مکالمه یا بحث و چاره‌جویی در مسائل همگانی است. هرکس بالقوه حق و قدرت شرکت در این فضا را دارد و باز به گونه‌ای نظری و آرمانی در این فضا کسی را امتیازی نسبت به دیگران نیست.^{۴۲}

مهمترین نقش را در گسترهٔ همگانی نشریات و روزنامه‌ها داشته‌اند. جدا از نشریات می‌توان از نهادهایی چون باشگاههای صنفی، باشگاههای تفریحی، انجمنهای فرهنگی، اتحادیه‌هایی که براساس دفاع از حقوق صنفی فرهنگیان ایجاد می‌شود و به سرعت دفاع از آزادی بیان را در دستور کار خود قرار می‌دهد و نیز واحدهای نشر و مدرسه‌های خصوصی، یاد کرد. آنها همه از جمله نهادهایی بودند که در پاگرفتن گسترهٔ همگانی مدرن نقش مؤثر و مهمی داشتند.

حرکت اقتصادی است، پاره‌ای از وجوه سیاسی باید در طول حرکت و در مسیر توسعه اقتصادی تحقق یابد و از سوی دیگر رسیدن به هر مرحله از توسعه اقتصادی نیل به مرحله جدیدی از توسعه یافتگی سیاسی را نیز به همراه دارد. ما در مسیر توسعه به دنبال نظمی سیاسی هستیم که ناشی از انتخاب آزاد انسان، هویت و شخصیت شهروندان يك جامعه، سازماندهی درست جامعه، هویت ملی، تفاهم و حکومتی نهادینه باشد.

به نظر می‌رسد که تحقق این اهداف که آن را توسعه سیاسی می‌نامیم در دو جنبه تفاهم ملی و دولت کارآمد متجلی می‌شود:

۱- حرکت همگانی در جهت يك هدف معین در جامعه احتیاج به تفاهم دارد.

حرکتی که نیازمند عزم ملی باشد نیازمند باور عمومی نسبت به اهمیت و اعتبار و مشروعیت آن است. اگر در يك جامعه حرکتی از سوی نیمی از نخبگان آن جامعه به عنوان انحراف و انحطاط و اشتباه تخطئه شود و نیمی دیگر از نخبگان آن را اوج تعالی و پیشرفت تلقی کنند، حداقل می‌توان گفت که در تحقق این حرکت نه تنها نیمی از مردم جامعه همراه نخواهند بود، بلکه ممکن است به شکلی سد راه حرکت نیمه دیگر جامعه نیز شوند.

هر قدر حرکت دشوارتر، بدیع‌تر، مؤثرتر و بزرگتر باشد ضرورت تفاهم بیشتر و بیشتر خواهد بود. اگر يك تحول كوچك اقتصادی در يك کشور توسعه یافته نیازمند تفاهمی گسترده میان نخبگان جامعه در درجه اول و میان دولت و مردم در درجه بعد است، حرکت در مسیر توسعه ملی در يك کشور در حال توسعه نیازمند تفاهمی به مراتب قوی‌تر و مؤثرتر است.

تفاهم ملی برای حرکتی بزرگ در يك جامعه ممکن است به وسیله يك رهبر فرهمند محقق شود. ممکن است در اثر پدیده یا پدیده‌های وحدت‌آفرینی مانند تجاوز بیگانه فراهم شود. ممکن است نخبگان حاکم سازمان لازم را برای این تفاهم فراهم کنند و ممکن است انگیزه‌های ارزشی جامعه، فراهم کننده چنین شرایطی باشد. اما در هر حال تصور آنکه بدون فراهم بودن حداقل شرایط تفاهم،

بعضی از این تعاریف را می‌توان در واقع توضیح و توصیف نمونه برداری‌های انجام شده از شرایط نیم قرن اخیر کشورهای صنعتی دانست.

۲- فرض عمده این تعاریف مطلوبیت مطلق وضعیت فعلی غرب است که نوعی شیفتگی نسبت به دنیای صنعتی غرب را القاء می‌کند و طبعاً به عنوان نسخه‌ای برای سایر کشورها می‌تواند مورد تردید جدی قرار گیرد.

۳- در این تعاریف همچون تعاریف نوسازی، ویژگی‌ها و شرایط بومی فرهنگی و سنتی کشورهای مختلف لحاظ نشده و نوعی سنجه غربی برای تمامی کشورها عرضه شده است.

این نواقص مورد تردید و نقد خود نظریه پردازان توسعه سیاسی نیز قرار گرفته است به طوری که آلموند در آخرین نوشته‌های خود بر این موضوع اصرار می‌ورزد که نظریات نوسازی تأکید روی غربی شدن کشورهای غیر غربی و وجود يك راه منحصر برای توسعه نبوده است. نظریه چند فرهنگی بودن جهان ساموئل هانتینگتون به رغم همه تمایلات نژادی و ضعف‌های قابل انتقادی که دارد، نشان‌دهنده دیدگاه جدید او درباره متفاوت بودن راه‌های توسعه در جوامع مختلف است.

پدیده توسعه پدیده‌ای چند بعدی است که نتایج اقتصادی آن جلوه بیشتری دارد اما ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آن اهمیت کمتری نسبت به بُعد اقتصادی توسعه ندارد. هنگامی که يك جامعه در مسیر توسعه قرار می‌گیرد، بنا دارد که به سمت شرایط جدیدی حرکت کند. این شرایط جدید بیش از همه با اهداف اقتصادی تعریف می‌شود، اما تحقق توسعه اقتصادی نیازمند تحقق ابعاد دیگر توسعه است که بدون آنها امکان توسعه اقتصادی نیز وجود ندارد. توسعه اقتصادی در هر مرحله محتاج عوامل همراهی است که متأثر از ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی توسعه هستند.

چنانچه تنها از جنبه سیاسی بنگریم درمی‌یابیم که اگر هدف توسعه اقتصادی باشد پاره‌ای ملاحظات سیاسی مقدم بر

نقش مستقل نهادهای گستره همگانی به معنای دقیق و کامل خود محصول روشنگری قرن هیجدهم است؛ یعنی روزگاری که بحث نقادانه درباره افکار عمومی آغاز شد و همپای این بحث این اندیشه نیز پدید آمد که تمایز میان عقیده فرد و افکار عمومی یا آنچه افکار عمومی فرض می‌شود نباید موجب سرکوب عقیده و آزادی بیان شود.^{۳۳}

نظریه توسعه جامعه مدنی و گستره همگانی با بسیاری از عقاید مربوط به توسعه سیاسی همسازی دارد. دغدغه این نظریه، نهادهای سیاسی مورد نظر ساموئل هانتینگتون و همفکرانش است. دغدغه این نظریه، جلوگیری از بحرانهای سیستم سیاسی است، دغدغه این نظریه، ایجاد رسانه‌های ارتباطی میان دولت و مردم است، دغدغه این نظریه، ایجاد مشروعیت برای سیاست‌های دولت در جامعه است؛ طبعاً جامعه‌ای قدرتمندتر با تقسیم قدرت عادلانه‌تر را مدنظر دارد، و البته بر این نکته اساسی تکیه دارد که جامعه مدنی و گستره همگانی توسعه یافته، رفع کننده نابسامانی‌های سیاسی جامعه در حال توسعه است.

جمع‌بندی) توسعه سیاسی: توسعه کارآمدی و نهادینه شدن حوزه عمومی (دولت) و گستره همگانی:

در این بحث تلاش کردیم تقریباً تمامی نظریه‌های توسعه سیاسی را مرور کنیم و دریابیم که وجه تشابه و تفاوت آنها چیست. تعاریف توسعه سیاسی را مرور کردیم و طبعاً به دلیل سهم ویژه نظریه پردازان نوسازی در تعاریف مربوط به توسعه سیاسی، در حد بیشتری به بررسی عقاید آنان پرداختیم. تمامی این تعاریف قابل توجهند و جنبه‌های نظری مختلف موضوع را نشان می‌دهند و در کنار یکدیگر برای رسیدن به يك درك کلی از توسعه سیاسی مفیدند. اما این تعاریف دارای ویژگیهای منفی ذیل بودند:

۱- بسیاری از تعاریف به شکلی افراطی اوضاع غرب را توصیف و تبیین می‌کند.

توسعه‌ای تحقق یابد، تصور باطلی است. جنبش اصلاحات میچی ژاپن، انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب کبیر فرانسه، استقلال آمریکا، بازسازی پس از جنگ جهانی دوم، انقلاب اسلامی ایران، رهبری امام خمینی، رهبری عبدالناصر در مصر، عزم نخبگان چین، استقلال هند، اندونزی و موارد بسیاری دیگر در زمانهای متفاوت و در مکانهای مختلف شرایط تحقق تفاهم ملی را فراهم کرده است. تحقق این تفاهم منجر به نتایج ذیل می‌شود:

الف - بحران‌زدایی می‌کند و جامعه را مستعد پذیرش مشکلات تحول می‌کند.
ب - نیروها را همسو کرده، ایجاد مشارکت می‌کند و بازده جامعه را افزایش می‌دهد.
ج - جامعه را هدفمند و دارای برنامه و جهت می‌کند.

۲- تفاهم ملی و انسجام درونی محتاج نهادسازی در جامعه مدنی و گستره عمومی است.

آزادی، دموکراسی، ارزشهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، نظارت عمومی، مشارکت سیاسی و اجتماعی، نقد مداوم جامعه و سیاست‌های دولت، پیشنهاد راه‌حل و اصلاح رویه‌ها، همه اجزایی از توسعه‌یافتگی است و بویژه دربرگیرنده مفاهیم توسعه سیاسی می‌باشد. اما اگر این اجزاء مبدل به نهادهای کارآمد برای تحقق این وجوه ارزشمند نشود، اولاً خود می‌تواند بحران‌زا باشد و حتی باعث تخریب همین ارزشها گردند و ثانیاً تداوم آنها را نمی‌توان تضمین نمود.

رسانه‌ها، انجمنها، اتحادیه‌ها، محافل، اصناف، و احزاب از جمله نهادهای سیاسی، اجتماعی حوزه جامعه مدنی و گستره عمومی هستند که می‌توانند نقش‌های مؤثری در انجام وظایف نقد و نظارت در جامعه داشته باشند. قانونمند شدن جامعه، رفتار درون جامعه مدنی و گستره همگانی و رابطه میان این دو و دولت از دیگر عناصر مهم ثبات جامعه است و نهایتاً، با این نگاه می‌توان وجه مهمی از بُعد سیاسی توسعه یا توسعه سیاسی را توسعه جامعه مدنی

و گستره همگانی نهادینه دانست.

۳- توسعه در جامعه نیازمند دولتی نهادمند و کارآمد است.

دیوانسالاری کارآمد، وظایف تخصصی شده، توانایی پاسخگویی به تقاضاها، ثبات سیاسی، دموکراسی غیر مستقیم، جابجایی سامان یافته و نهادینه قدرت میان نخبگان منتخب، ساخت اداری کارآمد، وظایف تخصصی شده، توانایی استخراج منابع و پاسخگویی به تقاضاها و جلب مشارکت عمومی، توانایی برقراری نظم و ایجاد ثبات، آرامش اقتصادی، دموکراسی غیر مستقیم، و سامان قانونگذاری و قانونمداری ابعاد یک نظام کارآمد است.

براساس این تعریف توسعه سیاسی در بُعدی دیگر، توسعه کارآمدی و نهادینه شدن حوزه دولت است.

۴- مشروعیت

برای تحقق توسعه، مدیریت جامعه در حال توسعه باید مشروعیت داشته باشد. یعنی به تعبیری یک بُعد مهم سیاسی توسعه و یکی از نیازهای مداوم توسعه تداوم مشروعیت نظام

حاکم است. گرچه آن گونه که ماکس وبر می‌گوید مشروعیت می‌تواند متکی بر سنت، عقیده و قانون باشد^{۲۴} اما آنچه در مسیر توسعه‌یافتگی سیاسی مورد انتظار است، مشروعیت نهادینه یا مشروعیت متکی به قوانین و مصوبات یا مشروعیت قانونی است. همچنان که به تفصیل مطرح شد مشروعیت تابعی از نهادمندی سیستم دولت و نهادمندی سیستم مشارکت عمومی (گستره همگانی) است، و لذا تحقق این پدیده‌ها باعث تقویت مشروعیت نظام حاکم می‌شود. براساس آنچه گفتیم می‌توانیم توسعه سیاسی را به شکل ذیل تعریف کنیم.

توسعه سیاسی یک بُعد از ابعاد چندگانه توسعه ملی است که در دو محور ذیل متجلی می‌شود:

۱- توسعه کارآیی و نهادمندی سیستم سیاسی (دولت)

۲- توسعه کارآیی و نهادمندی حوزه تبادل نظر و تفاهم ملی (گستره همگانی)

توسعه سیاسی در حوزه دولت و در حوزه گستره همگانی منجر به تحقق، تداوم و افزایش مشروعیت نظام سیاسی می‌شود.

** زیر نویس ها:

- Development, (Princeton: Princeton University Press, 1966), pp.87-88.
18. Bill & Hardgrave, *op. cit.*, pp. 72-73.
19. Bill & Hardgrave, *op. cit.*, pp. 71-72.
20. *Ibid.*, p. 74.
21. Teda Skocpol, *State & Social Revolutions*, (Cambridge: Cambridge University Press, 1979), Reprinted 1990, p.9.
22. Bill and Hardgrave, *op. cit.*, pp. 78.
۲۳. هانتینگتون، پیشین، ص ۸۴
۲۴. همان، صص ۸۵ و ۸۶
25. Almond, *op. cit.*, pp. 448-449.
26. Samuel Huntington and Joan Nelson, *No Easy Choice: Political Participation in Developing Countries*, (New York, Harvard University, 1976), p.49.
27. Vernon W. Ruttan, «What Happened to Political Development», in: «*Economic Development and Cultural Chang*, (Chicago University Press 1991), p. 277.
28. *Ibid.*, p. 279.
۲۹. هانا آرنست، «قدرت مبتنی بر ارتباط»، در: قدرت، فرانسوی یا شر شیطان، ویراسته استیون لوکس، ترجمه فرهنگ رجایی، (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰)، ص ۹۵.
30. Hannah Arendt, *The Human Condition*, (Chicago: University of Chicago, 1958), pp. 199-200.
31. Huntington and Nelson, *op. cit.*, p. 49.
32. O'Donnel, *The Buereaucratic - Authoritarian States in Latin America* (1978)
۳۳. ساموئل هانتینگتون، موج سوم دموکراسی، ترجمه: احمد شهسا، (تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۷۳)، ص ۶۸.
۳۴. همان، صص ۷۸ و ۸۳.
35. Huntington and Nelson, *op. cit.*, p. 81.
۳۶. هانتینگتون، موج سوم دموکراسی، ص ۸۲.
۳۷. حسینعلی نودری، جایگاه عقلانیت در اندیشه سیاسی هابرماس، (تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۷۲)، ص: ۱۹۵.
۳۸. حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۴) صص ۳۳۱-۳۳۲.
39. *The Structural Transformation of Public Sphere.*
40. Michel Pusy, *Jurgen Habermas*, (Sussex: Ellis Horwood 1987), p.89.
۴۱. بابک احمدی، «گستره همگانی در نگرش انتقادی هابرماس»، فصلنامه گفتگو (تهران: شماره ۱، تیرماه ۱۳۷۲)، صص ۹۸ و ۹۹.
۴۲. بابک احمدی، مدرنیته و اندیشه انتقادی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۱۹۰.
۴۳. بابک احمدی، همان، صص ۱۹۰ و ۱۹۱.
۴۴. ماکس وبر، مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی، ترجمه: احمد صلواتی (تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۸)، چاپ دوم، ص ۹۹.
۱. ساموئل هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی (تهران: نشر علم، ۱۳۷۰).
2. *Webster's New Dictionary (Unabridged)* (Cleveland: Simon & Schuster, 1993) p. 498.
3. UNESCO, *Goals of Development*, (Paris: UNESCO Publication, 1988) p. 43.
4. Stephen, Chilton, *Grounding Political Development* (Boulder: Rienner Publishers, 1991) p. 5.
۵. مارك گازیوروسکی نویسنده کتاب سیاست خارجی آمریکا و شاه و استاد علوم سیاسی دانشگاه لویزیانای آمریکا در بهار سال ۱۳۷۳ در گفتگویی حضوری در تهران اصرار ورزید که بهتر است به جای اصطلاح Political Development از عبارت Political Evolution استفاده شود. او معتقد بود که اصطلاح توسعه سیاسی نوعی جهت‌یافتگی و غایت‌گرایی درخود دارد که حاکی از بار ایدئولوژیک آن است.
۶. سی.اچ.داد، رشد سیاسی، ترجمه: عزت‌اله فولادوند، (تهران: نشر نو، ۱۳۶۹)، چاپ دوم، صص ۱۴ تا ۱۵.
۷. همان.
8. Lucian Pye & Sidney Verba, *Political Culture and Political Development* (Princeton, Princeton University Press, 1965), p.13.
9. Gabriel Almond, *Political Development* p. 282.
10. James Bill and Robert Hardgrave, *Comparative Politics: The Quest for Theory* (Boston: University Press of America, 1981), pp.67-68.
11. Pye & Verba, *op. cit.*, pp. 11.12.
12. J.C. Johari, *Comparative Politics* (New Delhi: Sterling Publishers, 1993) 3 th Edition, pp. 171- 174.
13. Johari, J. C, *op. cit.*, p. 175.
14. Johari, J. C, *op. cit.*, pp. 178-179.
۱۵. عقاید تالکوت پارسونز تقریباً در تمامی نوشته‌های نظریه پردازان نوسازی حضوری مؤثر و مشخص دارد. برای روشنتر شدن موضوع به توضیح گابریل آلموند توجه فرمایید:
- «تالکوت پارسونز به عنوان تدوین‌کننده بیشتر ادبیات نوسازی نقش مؤثری در فعالیت‌های نظری تئوری‌های توسعه داشته است (۱۹۵۱-۱۹۳۷).
- طرح‌های عظیم او برای سازگار کردن علوم اجتماعی، نظریه‌های او درباره سیستم و کارکرد، تعامل فرهنگ و شخصیت، و مقولات او درباره جهت‌گیری نسبت به کنش، وارد نظریه‌های خرد و کلان توسعه شده است.»
- See: Gabriel Almond «The Development of Political Development» in, Myron Weiner and Samuel Huntington (ed.) *Understanding Political Development*, (Glenview: Little Brown Higher Education), p. 439.
16. J.C. Johari, *op. cit.*, pp. 72-75.
17. William W. Chambers., «Parties and Nation - Building in America», in Joseph La Palombara and Myron Weiner, (de), *Political Parties and Political*